

# رسم عاشقی در قصه دلبری



پرونده

قصه های دلبرانه

بهانه معرفی کتاب «قصه دلبری» در این پرونده، باهم چند بزیده کوتاه از این کتاب را خوانیم تا با سرگفتمندی ادامه یافتن و پایان تراژیک یک زندگی عاشقانه آشنا شویم.

حضرت آن روز همان‌طوری پیغام می‌فرستاد و می‌خواست بیاید خواستگاری جواب سرپرالامی دادم. اخلاق دانشگاه جلویم سبز شد. خیلی جدی و بی مقدمه پرسید: «چرا هر کسی رومی فرستم کلو، جوابتون منفیه؟» بدون مکث گفتمن: «ما به دردهم نمی‌خوریم!» بااعتماد به نفس مسایش را صاف کرد: «ولی من فکرمی کنم خیلی به هم می‌خوریم!» جوابم را کوبیدم توانی سورتش: «آدم باید کسی که می‌خواهد همراهش بشه، به دلش بشینه!» خنده پریز مندانه‌ای مرداد، انگار به خواسته اش رسیده بود: «یعنی این مسئله حل بشه، مشکل شمام حل بیشنه؟» جوابی نداشتمن. چادر مر ازیر چانه محکم چسبیدم و صحنه را خالی کردم. از همان خانی که ایستاده بود، صدابلند کرد: «بین! حالا یعنی قدر دست دست می‌کنی، ولی میاد مانی که حضرت این روز از رو بخوری! با این کذب زیر لب گفتم!» چه اعتماد به نفس کاذبی! تا سم خانه، مدام این چند کلمه در ذهنمن می‌جر خید: «حضرت این روز!»

اتفاق عقد با آینه کاری  
حقیقتی با کات و شلوار دیدمش، پقی زده مزیر خنده. همچ گس باور نمی کرد این آدم، تن به است و شلوار بدهد. این بس ذوق مرگ بود، خنده ام گرفت. به شوخی بهش گفتم: «شما است و شلوار پوشیدی یا کات و شلوار شمارا پوشیده؟» در همه عمرش فقط دوبار با کات و شلوار دیدمش: یک بار برای مراسم عقد، یک بار هم برای عروسی. پدرم همی خواست بعد عقد داخل امامزاده، جشنی هم در سالن بگیریم. با چرپ زبانی های دخترانه ارضی اش پردم. بعد از عقد با شیطنت از او پرسیدم: «چطور شد؟ دیگه گیر نمی دی؟» گفت: «نهنا آتاق قدی بود که آینه کاری داشت!» در و همسایه و دوست و آشنا تعجب می پرسیدند: «حالا من امامزاده؟» نداشتیم بین فک و فامیل کسی این قدر ساده دخترش را بفرستد خانه بخت.

متل پروانه  
ک ماه بعد از عقد، جور شد رفیق حج عمره. سفرمان همزمان شد با ماه رمضان... با  
ارهایی که محمدحسین انجام می داد، باز مثل گاوپیشانی سفیدیده می شدیم. از بس  
ایم و سواس به خرج می داد. در طوفا، دست هایش را برایم سپر می کرد که به کسی  
خورم. با آب و تاب دور و برم را خالی کرد تا بتوانم حجر الاسود را بپرسم. کمک دست بقیه  
م بود، خیلی به زوار سالمند کمک می کرد. بیک بار وسط طوفا مستحبی، شکر کردم چرا  
مهه دار ندارم، انگامی کنند. مگر ظاهر یا پوششمن اشکالی دارد؟ یکی از خانم های داخل  
واروان بعد از غذا، من را کشید کنار و گفت: «صدقه بدار کنار. این جایین خانما صحبت از تو  
که اینجا کنار است.»

شوهرت به له منه پروانه دورت می چرحة!»  
اول توقف کن  
لهم خواست همراهش مر قتم تپای پرواز، اما جلوی همکاراش خجالت می کشیدم.  
دعا حافظی کرد دورفت. لهم نمی آمد در اپشت سرس بندم، نمی خواستم باور کنم کرفت.  
نهند روی صورت خشکید. هنوز هیچ چیز نشده، لدم برایش تنگ شد. برای خنده هایش،  
ای دیوانه بازی هایش، برای گریه هایش، برای روضه خواندن هایش. صدای زنگ موبایل  
نندش. محمد حسین بود، بین نظرم هنوز به نگهبانی شهر کنریسیده بود. تا جواب دادم گفت:  
لدم برات تنگ شده! تابرسد فرودگاه، چند دفعه زنگ زد. حتی پای پرواز که «الآن سوار  
یشم و گوشی رو خاموش می کنم!» می گفت: «می خوام تا الحظه آخر باهات حرف بزنم!»  
خیاش ک در افق

سُر سُر در راه  
خواهر فتیم بر گه جواب آزمایش را بگیریم، جوابش مثبت بود. می‌دانستم چقدر منتظر است. مأموریت بود. زنگ که زد بهش گفتم. ذوق کرد، می‌خندید. وسط صحبت قطع شد. کر کرد آتن رفتے یا شارژ گوشی اش مشکل پیدا کرد. دوباره زنگ زد، گفت: «قطع بردم برم نماز شکر بخونم!» این قدر شاد و شنگول شده بود که نصف حرف های را نشنید. تنظارش رامی کشید. در مأموریت‌های عراق و سوریه لباس نوزاد خردیه بود و در حرم بر کرده بود به ضربی.

معرفی کوتاه‌کتاب «قصه دلبری»

کتاب «قصه دلبری» توسط نشر «روایت فتح» در ۱۲۳ صفحه به چاپ رسیده و روایتی از همسر شهید مدافع حرم «محمد حسین محمد خانی» است. این کتاب با طرح جلد سپار زیبای خود، خیلی زود مخاطبان زیادی را جذب کرد. نکته جالب این که خود شهید پیش از شهادتش به همسرش گفته بود که دوست دارد کتاب خاطرات اش در قالب «نیمه پنهان ماه» در انتشارات روایت فتح منتشر شود و در همین زمینه روی بعضی خاطرات هم تاکید بیشتری داشته است که حتما همسرش آن هاروایت کند. حجت الاسلام والمسلمین «صادقت» یکی از دوستان صمیمی شهید محمد خانی که نامش بارها در کتاب «قصه دلبری» ذکر شده است، نقشه بارز شهید را عاشقی می نامد و می گوید محمد حسین در هر عرصه ای که وارد می شد، عاشقانه عمل می کرد و همین امر باعث شدت اژدها بروزه روزی قیمتی تر شود تا جایی که پیراهن شهادت بر قدمش نقش بست. از جمله محسن و پیزگاهی های جذاب این کتاب می توان به جملات کوتاه، داشتن ضرباهنگ، تعلیقات مناسب، همدادات پندرادی، نثر روان، دلنشیون و تائیر گذار آن اشاره کرد که به خصوص در بخش های ابتدایی، کتاب به خوبی و به صورت بر جسته دیده می شود.

۲ نکته درباره پویش «کتاب وزندگی»

در هفتمین دوره پویش «کتاب و زندگی» کتاب «قصه دلبری» به قلم «محمدعلی جعفری» که دوست شهید بوده، به مسابقه گذاشته شده است. مدتهاست مجمع ناشران انقلاب اسلامی با همکاری انتشارات روایت فتح به منظور ترویج فرهنگ مطالعه، پویش کتاب خوانی با نام «کتاب و زندگی» ایجاد کرده است که از عید چهل سالگی انقلاب، شروع و تا عید سعید فطر ادامه خواهد داشت. برای

A photograph showing a person's hands holding a small child. The child is wearing a light-colored shirt and blue pants. The person holding the child is wearing a camouflage-patterned jacket and a white shirt. This image serves as a visual representation of how children's books can be used in a practical, everyday setting.



Digitized by srujanika@gmail.com

گترین و محیف‌ترین مجموعه زبان در کشور

نست نام کلاس‌های مکالمه ترم پیاپی، کودکان، نوجوانان و

例句：Weekend = (周末) = Saturday + Sunday

ساختمان مرکزی: هاشمیه ۱۸، نیش صاریعی ۱۹ - تلفن: ۳۸۸۱۲۶۴۰  
شعبه سجاد (بزرگسالان): بلوار سجاد، بخش بزرگمهر جنوی ۲۷، پلاک ۲۴۴ - تلفن: ۳۷۶۲۴۱۴۶۰  
شعبه سجاد (کودک و نوجوان): بلوار سجاد، حامد شعائی ۱، پلاک ۲۵ - تلفن: ۳۶۰۴۵۷۲۹۰  
mahan\_LC  
[www.mahancenter.ir](http://www.mahancenter.ir)  
MahanLanguageCollege  
۰۹۱۲۱۶۷۵۷۵